

مالک اشتر جبهه‌ها

شهید محمدحسن قاسمی طوسی سرداری است که بیشتر از همه با عنوان مالک‌اشتر جبهه‌های جنگ در دوران دفاع‌مقدس و قهرمان نبرد ۷۸ روزه لشکر ۲۵ کربلا در عملیات والفجر ۸ شناخته می‌شود. عملیات والفجر ۸ در تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۶۴ شروع شد و با خلق حماسه‌ای تاریخی که به لحاظ دانش نظامی مدرن غیرممکن به نظر می‌رسید با عبور رزمندگان اسلام از رودخانه خروشان اروند و فتح فاو پایان یافت. فتح فاو از نظر سیاسی، بسیار مهم و استراتژیک بود و توازن نظامی جنگ ایران و عراق را به سود ایران رقم زد. این فرمانده شهید عملیات والفجر ۸ را «خدایی» توصیف می‌کند و در روایتش آمده است: «ما در طول شش ماهی که در منطقه بودیم و کار می‌کردیم، شاهد امداد‌های غیبی زیادی بودیم. بچه‌ها شناسایی می‌رفتند و دشمن هم منور می‌زد و آنها را می‌دید و تیراندازی می‌کرد، ولی هیچ مسأله‌ای اتفاق نمی‌افتاد. از هیچ تیپ و لشکری هم اسیر ندادیم. شناسایی به لطف خدا و به‌راحتی انجام شد و دشمن تا زمان عملیات غافل ماند و این منطقه را به‌عنوان منطقه دست‌چهارم می‌دانست. حتی یکسری امکانات توپ و تانک را به خاطر این‌که احساس می‌کرد در این منطقه عملیات نمی‌شود، خارج کرد. امداد غیبی دیگری که ما شاهد آن بودیم آمدن ابر و بارانی شدن هوا در شب عملیات بود. باید کل امکانات را می‌آوردیم به منطقه. ترس داشتیم دشمن بفهمد که ما این همه امکانات را وارد منطقه کرده‌ایم. شب هوا کاملاً صاف بود، صبح دیدیم هوا کاملاً یکمرتبه ابری شد و پشت‌سرش هم باران بارید. آن چیزی که در این عملیات مهم و حائز اهمیت بود، معنویت و روحیه بالای معنوی نیروها بود که ما را هم در این عملیات موفق کرد. خداوند از ما جنگ خوب، جنگیدن خوب، کشتن زیاد دشمن و اسیر زیاد گرفتن نمی‌خواهد. در وهله اول، خداوند از ما می‌خواهد که تکلیف‌مان را انجام دهیم و آن مقدار توان را که در وجودمان و در وسیع‌مان هست، آنها را به کار ببندیم.» پس از عملیات والفجر ۸ که بیش از ۶۰۰ نفر از نیروهای لشکر ۲۵ کربلای مازندران شهید شدند، شهید طوسی در بازگشت به مازندران بین راه می‌گوید دغدغه‌اش این است که اگر خودش هم کشته یا شهید شود، برایش به‌عنوان فرمانده بیشتر از این شهیدان مراسم و یادبود برگزار کنند و به نوعی سنگ‌تمام بگذارند. معتقدم همین اعتقاد ایشان و این دغدغه سبب شد تا سردار طوسی به مدت حدود ۹ سال پس از شهادتش مفقودالثر باشد تا آن دغدغه محقق نشود. این شهید کارش را با نگهدانی ساده از یک کیوسک شروع کرده. در عملیات جنگل علیه منافقان شرکت نمود. در انحلال و مقابله با گروهک کارنامه درخشان و اثرگذاری برجای گذاشت و سپس پیشنهاد بالاترین رتبه را در لشکر ۲۵ کربلای مازندران دریافت کرد؛ رتبه فرمانده اطلاعات ـ عملیات که به پیروزی عملیات والفجر ۸ و فتح فاو منجر شد که مهم‌ترین نبرد هشت سال جنگ تحمیلی ایران بوده است.

برای حل جدول اعداد باید در هر مربع کوچک‌تر ۳ در ۳ هیچ عدد تکراری وجود نداشته باشد. همچنین هیچ عددی در یک سطر یا ستون مربع بزرگ ۹ در ۹ تکرار نشده باشد.

خاطرات زهرا یوسفیان همسر شهید ابوالفضل محمدی توسط انتشارات ۲۷ بعثت منتشر شد. کتاب «اشک را مهلت ندادیم» نوشته سمیه جمالی، خاطرات زهرا یوسفیان همسر شهید ابوالفضل محمدی در ۱۳۶ صفحه با شمارگان ۱۰۰۰ نسخه از سوی انتشارات ۲۷ بعثت چاپ و روانه بازار نشر شد. این کتاب اولین کتاب از همسرانه است که توسط این انتشارات منتشر شده است. نویسنده در این کتاب از روایت رسمی فاصله گرفته و تلاش کرده تا سختی‌های یک مدیر مدرسه که همسرش شهید شده را با بیانی صریح

«اشک را مهلت ندادیم» به بازار نشر آمد

و داستانی بیان کند. در بخشی از این کتاب می‌خوانیم؛ قلیان کشیدن خانم‌ها که تمام می‌شد، نوبت ما بود. می‌دویدیم لب حوض و سر شیلنگ می‌گذاشتیم میان لب‌مان. این وسط اگر چادری هم گیرمان می‌آمد، می‌انداختیم به سر و با سر و یز خانجانی‌ها توی قلیان سرد فوت می‌کردیم و روی پا و سینه می‌گوییدیم. گاهی هم زیر چادر آب دهان می‌مالیدیم به چشم و شانه تکان می‌دادیم. صدای قل‌قل بهم آب، عطر تنباکوی خوانسار مانده بر چوب قلیان و بالا و

بررسی وضعیت سخت نبرد والفجر۸ به روایت سردار علی اسحاقی، فرمانده واحد جنگ الکترونیک

وقتی گارد ریاست جمهوری عراق تار و مار شد



هفته گذشته، آغاز عملیات والفجر۸ را از منظر سردار علی اسحاقی اولین فرمانده واحد جنگ الکترونیک سپاه پاسداران بررسی کردیم و وعده دادیم این هفته درباره حضور و شکست گارد ریاست جمهوری عراق در این عملیات، به ادامه روایت سردار اسحاقی بپردازیم. خاطرات این سردار در کتابی توسط مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس به چاپ رسیده‌است که خواندنش شما را با نکات مهمی از جنگ تحمیلی آشنا می‌کند.

سوال همیشگی محسن رضایی؛ گارد کجاست؟

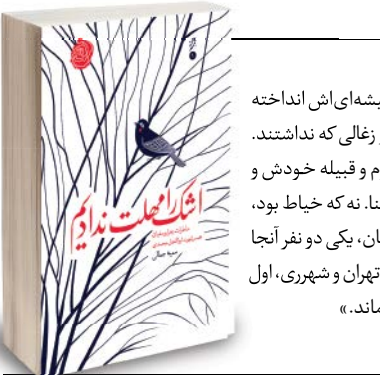
در برنامه بود هر نقطه‌ای از مناطق عملیاتی را از قبل کاوش کنم، چون آقای محسن رضایی اولین سؤالش این بود که گارد کجاست؟ بازسازی شده‌است یا نه؟ بعد از هر عملیاتی این سؤال را می‌پرسید. همیشه یک استعدادی از این یگان در حال آموزش در یادگان‌های گارد در عقبه حضور داشت و مشغول مانور بود؛ یعنی یک تیپ در حال آموزش بود. یک تیپ هم مانور انجام می‌داد. در مناطقی که احتمال می‌دادند در آینده ما می‌خواهیم عملیات کنیم، این تیپ مانوری‌شان با تمام استعدادها و امکانات حضور داشت؛ مانوری که انجام می‌داد، مانور حقیقی بود بعد وقتی گارد برای بازسازی برمی‌گشت، همه چیزش را نو می‌کردند و نیروهایش را در اختیار فرماندهان قدیمی می‌گذاشتند.

هشدار واحد جنگال درباره ورود گارد

گارد می‌خواست قسمتی از جاده استراتژیک و جاده‌هایی را که نیروها مستقر بودند، بزند و رخنه ایجاد کند. بعد از این‌که رخنه ایجاد کرد آنجا باز بشود و وقتی باز شد با بقیه یگان‌های ما درگیر شود که خبر حرکت لشکر گارد را با دو تیپ به قراگاه دادیم. این خبر را ما سحر روز ۲۲ بهمن دادیم. این دو تیپ حدود ساعت ۹ صبح به منطقه رسیدند و قسمت عمده‌ای از آنها روی جاده استراتژیک خوردند. معمولاً ارتش عراق لشکر گارد را به این سرعت به صحنه نبرد نمی‌فرستاد. پیش‌بینی ما برای آمدن گارد ۴۸ ساعت بعد از آغاز عملیات بود. اگر لشکر گارد را نمی‌فرستادند، ما در نظر داشتیم عمق بیشتری از خط پدافند را جلو ببریم. ما حداقل جاده البحر، جاده استراتژیک و جاده ام‌القصر را می‌خواستیم به سمت شمال بالا بباییم و مواضع پدافندی‌مان را بعد از کارخانه نمک ایجاد کنیم. خط دفاعی‌مان را آنجا ایجاد کنیم و اگر قرار بود جای دیگر برویم مستقر شویم، از آنجا برویم. ما ۲۱ بهمن کامل درگیر بودیم. روز بیست و دوم تا جایی آمدیم که با اولین پانک دشمن با کمک لشکر گارد مواجه شدیم که الحمدلله لشکر گارد با شکست خورد. بلافاصله هواپیماهای دشمن و توپخانه خودکشی که گلوله شیمیایی هم داشت، برای کمک به لشکر گارد آمدند.

وقتی گارد منهدم شد

یکی از گردان‌های تیپ ۴ ریاست جمهوری روی جاده استراتژیک به اشتباه به سمت جاده البحر رفته و گم شده بود. این گردان آنجا با یگان‌های ما درگیر شد و شکست خورد. گردانش روی جاده استراتژیک با توپخانه و ادوات لت و پار شدند. آتش تهیه رویشان ریخته شد. یک گردان‌شان هم در نوک منطقه عملیات شیمیایی شد. تعدادی از نیروهای این گردان خودشان را به خاکریز مارساندند و با واحدهای مادرگیر شدند و تلفات دادند. این گردان که شیمیایی شد، عملاً متوقف گردید و نتوانست توفیق پیدا کند و حدود ۸۰ درصد آن از بین رفت. از بچه‌های ما هم یک تعداد شیمیایی شدند. آنهاایی که پیش‌قراول بودند، جلو آمدند و با کمین‌ها و نیروهای در خط مادرگیر شدند و تلفات دادند و اسیر شدند. آنهايي هم که در عقبه به صورت پشتیبانی می‌آمدند، جلو بودند و تانک‌ها پشت سرشان حرکت می‌کردند که بیشترشان یا به وسیله آتش توپخانه کشته یا شیمیایی شدند. یعنی سه گردان از تیپ ۴ گارد ریاست جمهوری که عراق فرستاده بود، به اضافه یک تیپ پیاده ۷۰ درصدشان در مجموع کشته، زخمی یا اسیر شدند و تانک‌های‌شان هم منهدم شد. تعدادی از تانک‌های‌شان هم به غنیمت نیروهای ما درآمد. در مجموع، تلفات خیلی زیادی از گارد گرفته شد. تعدادی از نیروهای گارد هم اسیر شدند و بقیه‌شان هم فرار کردند. این ماجرا دوز روز طول کشید.



پایین پریدن عروسی که توی جام شیشه‌ای‌اش انداخته بودند، برایمان جالب بود. وگرنه دود و زغالی که نداشتند. خانه عمه محل رجوع همه بود، از قوم و قبیله خودش و شوهرش گرفته تا کاسب و دوست و آشنا. نه که خیاط بود. همیشه هر ساعت که می‌رفتی خانه‌شان، یکی دو نفر آنجا بودند. هرکس هم از اصفهان می‌رسید تهران و شهری‌اول سری به آنجا می‌زد و شاید شب هم می‌ماند.»

یگان رهایی‌بخش

آمریکایی‌ها مصاحبه‌هایی را با سپهبد حمدانی، آخرین فرمانده سپاه دوم گارد ریاست جمهوری انجام دادند. سؤال‌کننده از حمدانی می‌پرسد: «من متوجه این مطلب شدم واحد شما (هنگ حمزه) در سال ۱۳۶۳ و ۱۳۶۴ که عملیات‌های بدر و والفجر انجام شده‌است، در خطوط اصلی حرکت می‌کرد و دوباره به بغداد می‌رفت تا استراحت کند؛ آیا این یک رویه و روش عادی در گارد ریاست جمهوری بود یا این‌که تلاش می‌شد تمامی واحدها به نوعی بتوانند استراحت کنند و برای نبرد بعدی آماده شوند؟... حمدانی می‌گوید این موضوع فقط مخصوص گارد ریاست جمهوری بود؛ زیرا نیروهای راهبردی محسوب می‌شدند. واحدها نیاز داشتند به عقب بروند. آنها وقتی مأموریت خود را انجام می‌دادند، تمام نیروهای احتیاط را برای بازسازی، آموزش و دریافت تدارکات به عقب می‌فرستادند.

هر چه بود منهدم می‌کرد

استراتژی یگان گارد ریاست جمهوری این بود که هیچ وقت در پدافند قرار نمی‌گرفت. وقتی می‌آمد هر چه بود منهدم می‌کرد. حتی بعضی جاها برای این‌که بتواند دفاع خوبی داشته‌باشد و یک پانک خوبی انجام بدهد، واحدهای خودش را هم می‌زد. واحدهای جیش‌الشعبی را هم می‌زد و جلو می‌رفت. اسمش را یگان رهایی‌گذاشته‌بودند. مأموریت خطوط دفاعی اول را خیلی به آن نمی‌دادند که آسیب‌پذیر شود. خطوط دوم به بعد را می‌دادند. لشکر گارد می‌آمد پانک می‌کرد، درگیر می‌شد، می‌زد و منهدم می‌کرد. تاکتیک‌هایش هم جناحی بود؛ یعنی از جناح می‌آمد در جایی که ما احتمال نمی‌دادیم یگان‌های عراقی بیایند، رخنه ایجاد می‌کرد بعد رخنه را توسعه می‌داد و به این صورت منطقه را آزاد می‌کرد. همه‌گونه پشتیبانی موشکی هوایی توپخانه‌ای و اینها همراهش بود. توپخانه خودکشی پشت سرش می‌آمد و متکی به توپخانه عمل کلی سپاه‌های ارتش عراق نبود. این خیلی بحث مهمی است.

گارد ریاست جمهوری؛ فقط برای مواقع اضطراری

یگان گارد ریاست جمهوری کاملاً خودکفا بود. واحد ضدزره داشت که فرانسوی بود و روی خودروهای فرانسوی چرخدار تخت گاز پشت سر اینها می‌آمد. اگر یگان مقابلش زرهی بود، جلو نمی‌رفت. اول به واحد ضدزره می‌گفت برو زرهی‌ها را بن وقتی زرهی جلو می‌رفت و می‌زد توان را می‌سنجید. بعد عملیات انجام می‌داد و خط را برمی‌گرداند. یگانی که می‌آمد و پس از عملیات یگان گارد مستقر می‌شد، می‌بایست پشت سر یگان گارد حرکت می‌کرد؛ یعنی می‌بایست می‌آمد و در یک نقطه‌ای مستقر می‌شد به محض این‌که گارد در روز می‌زد و به شب می‌رسید، شب آن یگانی که استقراری و پدافندی بود، می‌بایست خط را تحویل می‌گرفت. صبح روز بعد گارد ریاست جمهوری دیگر در منطقه نبود. ما زمان‌هایی که گارد غافلگیر می‌شد، آن را می‌زدیم. معمولاً هم در مواقع اضطراری که به آن احتیاج داشتند، آن رامی‌آوردند.

تانک‌های کولردار

همیشه هم آن را سواره می‌آوردند؛ یعنی توپخانه خودکشی‌اش روی تانک‌بر و روی تریلر بود. تانک‌های تی ۷۲ لشکر گارد هم روی تریلر بود. اگر کسی در گرمای خوزستان چهار شبانه‌روز هم داخل تانک بود اصلاً دلش نمی‌خواست از آن بیرون بیاید؛ این قدر خنک و سرد بود. کولر داشت. خرج‌گذاری‌اش اتوماتیک بود، همه چیز داخ‌ش وجود داشت، همه کارهای مهندسی مورد نیاز لشکر را هم می‌بایست یگان‌های استقراری در منطقه اول آماده می‌کردند و بعد گارد برای عملیات می‌رفت. هیچ کاری را خودش نمی‌کرد.

